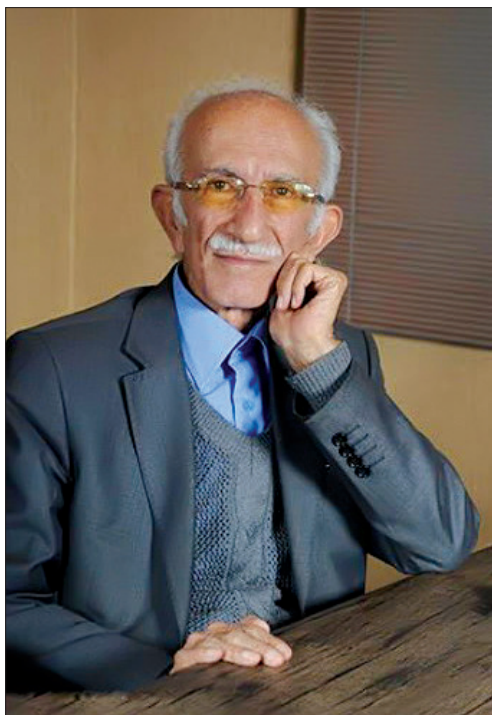


غلامحسین امیرخانی در گفت و گوی اختصاصی با «مفاخر ماندگار»:

## خوشنویسی؛ ابزاری تاثیرگذار در دیپلماسی فرهنگی



مورد استفاده قرار می‌دادم، همچنین از قطعات صیقل خورده چوب که از کار نجارها باقیمانده بود، استفاده می‌کردم. این‌ها صفحات مشق من بود.

**طالقان طبیعت بسیار زیبایی دارد، آیا این محیط شوق و ذوقی ایجاد می‌کرد تا بعدها مایه پیشرفت هنری شما باشد؟**

بسیاری که در عرصه پیشرفت فرهنگ و تمدن جهان فعال هستند به این نکته پی بردند که سرزمین زمینه ساز فرهنگی است. طالقان نیز به‌عنوان جایی که تمام جنبه‌های یک سرزمین دارای مواهب طبیعی چون کوهستان و قله‌های قابل ملاحظه را دارد، شناخته می‌شود. در طالقان ۳۳ قله وجود دارد که بلندترین آن البرز است و کوتاهترین آن در قسمت کم ارتفاع دره قرار دارد و علم کوه نیز در شرقی‌ترین قسمت و در سرچشمه رودخانه طالقان قرار دارد و یکی از قله‌های بلند طالقان است. لذا کوهستان

بیش از ۸ دهه از عمر پربرکت  
استاد غلامحسین امیرخانی  
صدرا صدوقی

استاد ممتاز خوشنویسی و رئیس انجمن خوشنویسان ایران می‌گذرد، اما وقتی پای صحبت‌های او می‌نشینیم همانند یک جوان، پرانرژی سخن می‌گوید و خاطرات و اندیشه‌هایش را به زبان می‌آورد. نگاهی به زندگی و سلوک علمی استاد ما را بر آن داشت تا در یک گفت و گوی یک ساعته مروری داشته باشیم بر احوال و افکار این چهره ماندگار عرصه هنر در ایران؛ حاصل این گفت و گو را می‌خوانید.

جناب‌عالی متولد شهر طالقان هستید. در لسان دانشمندان والته در برخی از کتب تاریخی آمده است که مردم طالقان اهل فرهنگ و سواد و تحصیل بوده‌اند. شما نیز در دوران کودکی خود، در مکتب‌خانه‌ای در طالقان تحصیل کردید، آیا در دوران کودکی علاقه و کشش خاصی نسبت به خوشنویسی و کتابت در شما ایجاد شده بود؟

البته طالقان را نباید به‌عنوان شهر عنوان کرد. این منطقه ۷۰ - ۸۰ پارچه دهات است که در پهنه یک ده سرسبز در شمال غربی تهران و در واقع شمال استان البرز قرار گرفته است... در زمان پهلوی اول باید سرشماری می‌شد و همین بهانه موجب شد تا باسوادهای طالقان و تفرش در آمار قرار بگیرند و به این ترتیب در آن زمان که حدود ۷۰ تا ۸۰ سال پیش است؛ طالقان با ۷۸٪ با سواد و تفرش با ۸۷٪ باسواد، موقعیتی داشتند که تهران به‌عنوان پایتخت شاید حتی ۵٪ هم باسواد نداشت... اما آنچه که شما پرسیدید؛ تولد من که در یکی از دهات طالقان به‌عنوان «شهراسر» اتفاق افتاد در دوم بهمن ۱۳۱۸ بود، یعنی در سال اول جنگ جهانی دوم بودیم و من آن زمان در مکتب‌خانه ده خودمان، نه به‌عنوان شاگردی رسمی - چون سه سال بیشتر نداشتم - بلکه به این دلیل که معلم مکتب‌خانه از بستگان ما بود، چون علاقه‌ای بین ما بود، من را همراه خود به مکتب می‌برد. و من به‌طور غیر مستقیم در مدت یک سال به‌عنوان یک شنونده در آن مکتب حضور داشتم و به این ترتیب به صورت غیرمستقیم باسواد شدم. با توجه به کتاب‌هایی که آن دوره در دسترس بود؛ من را در موقعیتی قرار داد که توانستم برخی از کتاب‌های معمولی و کتب چاپ سنگی را بخوانم و بنویسم. نوشتن در من فطری بود، به دلیل نبود کاغذ و گران بودن آن و به این دلیل که ما از خانواده بسیار فقیری بودیم، اضافات حلی را

زمان همگی میانسال بودند. ایشان هم نقش عمده‌ای در شخصیت من داشت. چون من را به عنوان کوچک‌ترین شاگرد آن دبستان فراخواند و گفت تصمیم داریم یکی از شاگردان مدرسه در برنامه صبحگاهی سخنرانی کند. شاید ایشان فکر کرده بود که فقیرترین و کوچک‌ترین و ظاهراً از همه پزمرده‌ترین شاگرد را انتخاب کند تا دیگران تشویق شوند و در حقیقت به رشد اجتماعی دانش‌آموزان کمک شود. در خانواده‌های آن زمان بچه‌ها اجازه صحبت کردن و ابراز شخصیت نداشتند از این منظر رفتار اجتماعی بچه‌ها بسیار ضعیف بود و من نیز در آن سن حتی جرات نه گفتن نداشتم. اما به دلیل سابقه با سواد بودن از سه - چهار سالگی، از زیر سخاخانه آینه در خیابان ظهیر الاسلام کتاب‌هایی را از کتابخانه به قیمت ششی یک قران کرایه می‌کردم. باید کتاب را تا سحر تمام می‌کردم از این روز دوران قبل از دبستان کتاب خوان بودم و به همین دلیل با همه اضطراب و نگرانی، موضوع سخنرانی‌ام را انتخاب کردم و در آن روز راجع به ناپلئون حرف زدم. و در حالی که معنی آنارشیسم را نمی‌فهمیدم از این می‌گفتم که چطور انقلاب کبیر فرانسه موجب شد، آنارشیسم در آن منطقه ایجاد شود.

**اجازه دهید خیلی زود به دهه ۳۰ شمسی و البته ایام کودتای ۲۸ مرداد برسیم، دهه‌ای پر از فراز و فرودهای مختلف... آیا شما علاقه‌مند به سیاست و فضای سیاسی بودید؟**

در آن زمان منزل ما در خیابان ظهیر الاسلام بود در خیابانی که امروز به نام خانقاه شناخته می‌شود، بعد از ظهیر الاسلام منزلی بود که من را کنجکاو کرده بود و من در پیاده‌رو مقابل آن خانه می‌ایستادم و می‌دیدم که آدم‌هایی شیک پوش با لباس سیاه و پایپون که اکثراً میانسال هستند در رفت و آمدند بر سر در آن خانه علامت صلیب شکسته که نماد حزب نازی بود، نصب شده بود. آن زمان، بین سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۰ شمسی بود و آزادی نسبی بر ایران حاکم بود؛ باید این ده -بازده سال را از تاریخ اجتماعی و سیاسی خود جدا کنیم. و جنبه‌های مثبت و منفی آن به درستی تحلیل شود. ما به عنوان نسلی که الان در قبال تاریخ مسوولیت داریم؛ باید درس و عبرتی از آن دوران بگیریم که متأسفانه اینچنین نیست و اگر صحبتی شده است به گونه‌ای نبود که ماجرا به درستی ریشه یابی شود. همچنین شخصیت مصدق را باید از ۱۳۱۰ شمسی و از زمانی که حضور ایشان بر عرصه مدیریت سیاسی کشور برجسته شد، بررسی کرد. ایشان باید از هر جهت الگو باشد، او فردی بود که به هیچ عنوان زیر بار هیچ فرمایشی نرفت و استقلال فکری و دانش خود را همیشه حفظ کرد... باین حال، من در سن ۹ سالگی شاهد بودم که اعضای حزب توده در خیابان شاه آباد سابق (جمهوری اسلامی) حضور دارند و از میدان مخبر الدوله تا جایی که چشم کار می‌کرد تا دهنه میدان بهارستان،

به‌عنوان یک فاکتور و رودخانه جاری، فاکتور دوم است. مردم این منطقه از قدیم دارای فرهنگ و سواد بودند و این فرهنگ هرگز قطع نشده و همواره جاری بوده است و برای آیندگان خود بستر مساعدی فراهم کرده است. البته باید به مسائل سیاسی هم اشاره کنم، اینجا پناهگاه خوبی برای روشنفکران بود؛ کسانی که می‌خواستند از دست سیاست‌های زمان در امان بمانند به آن دره پناه می‌بردند. نمونه بارز آنها حسن صباح بود که در الموت و در جایی که به دره طالقان شباهت دارد، فضایی پیدا کرده و توانستند بود موقعیت ویژه‌ای داشته باشد. به‌خصوص بعد از اسلام وقتی کسانی از موقعیت‌های خاص سیاسی بنی امیه و بعدها بنی عباس فرار می‌کردند به این مکان پناه می‌بردند. همچنین در زمان مغول هم این منطقه جایی برای پناه گرفتن مخالفین آنها بود. با همه این توضیحات حتماً من هم از این فضا و فرهنگ متأثر بوده‌ام.

**پیش از آنکه برای تحصیل به تهران نقل مکان کنید، در طالقان مربیان و معلمین مشخصی داشتید که مایل باشید از آنها یاد بفرمایید...**

من خودم را یکی از پر توفیق‌ترین افراد نسل خود می‌دانم از این بابت که در تمام طول عمر خود که امروز به ۸۱ سال رسیده‌است، بیش از بیست شخصیت بزرگ و مهم در زندگی‌ام من معلم من بوده‌اند. من در سه سالگی نزد یکی از بستگان به نام مجتبی امیرخانی رحمة الله علیه که معلم مکتب ده ما بود، آموزش دیدم. لذا اولین کسی که من در سه یا چهار سالگی در محضر او سواد کسب کردم، او بود.

**دوران ابتدایی را در تهران گذراندید؛ چه تصویری از تهران آن دوره در ذهن دارید؟**

خیابان انقلاب یا شاه رضای آن زمان شمالی‌ترین نقطه آباد تهران بود و بعد از آن باغات بود لذا حد شمالی تهران، آنجا بود. من در خیابان ظهیر الاسلام که به خیابان هدایت منتهی می‌شود و باز با یک خیابان فرعی به همان خیابان انقلاب امروزی منتهی می‌شود، دوران ابتدایی را در مدرسه‌ای به نام مسعود سعد گذراندم. معلمی که در آن زمان نقش قوی تری برای من داشت و خاطره او همیشه در ذهن من زنده است، شخصیت عزیزی بود که معلم ادبیات ما بود و آقای لشگر آرا نام داشت. ایشان شمالی و به نظرم از اهالی رشت بود. بجز جنبه معلم ادبیات بودن ایشان، تأثیر و جنبه قدرتمند شخصیت ایشان برای من قابل توجه است. او در مقدمه کلاس خود از تاریخ حرف می‌زد. و شاید سخنان این معلم، در ذهن من به‌عنوان اولین جرقه علاقه‌مندی به تاریخ بود و این علاقه به همین دلیل و از زمان ابتدایی در ذهن من شروع شد. ما مدیر ارزنده ای هم داشتیم فردی به نام آقای صالحی، این افراد تماماً از دنیا رفته‌اند ولی در آن

بله! برای ادای حق مطلب باید اشاره کنیم در جریان بیماری مرحوم استاد بنان و در روزگاری که حال ایشان وخیم شده بود؛ پیغام دادند که می‌خواهند من را ببینند. آن روزها در خیابان نیوران و جمال آباد ساکن بودم و من بنا بر اظهار لطف استاد به خدمت ایشان مشرف شدم. شاید دو یا سه روزی به فوت ایشان مانده بود؛ ضمن اینکه در مورد مرحوم استاد حسین میرخانی صحبت شد، راجع به خط و خوشنویسی که ایشان علاقه‌مند به آن هنر بودند نیز صحبتی شد. من بر اساس علاقه‌ای که داشتم از خدمت ایشان جویا شدم که مقام موسیقایی مرحوم استاد حسین میرخانی چگونه بود... استاد بنان فرمودند بعد از مرحوم «آقا حسینقلی» مقام دوم را داشتند. لذا مقام موسیقایی ایشان، اینچنین استادانه بود.

#### در همین دوره با استاد محمد رضا شجریان، نزد مرحوم میرخانی هم کلاس بودید؟

ایشان بعداً آمدند. استاد شجریان وقتی به تهران تشریف آوردند، مرحوم استاد حسین میرخانی مکانی را در خیابان لاله زار نو به عنوان شعبه‌ای از انجمن در اختیار گرفته بودند و همراه با اخوی بزرگ خود هنرمند بنام آقا سید حسن میرخانی فعالیت می‌کردند. البته قبلاً در خیابان ناصرخسرو و بعدها روبه‌روی مسجد سپه سالار در طبقه دوم، سالهای سال با هم بودند. ولی آن زمان در پاساژ میخک در خیابان لاله زار نو کلاسی داشتند که شعبه‌ای از انجمن محسوب می‌شد. استاد شجریان به خط و خوشنویسی فوق‌العاده علاقه‌مند بودند و بسیار هم خوش خط بودند، لذا از مشهد به تهران و به محضر استاد آمدند. من که بخاطر دیدار و ادای احترام به استاد حسین میرخانی به دفتر رفت و آمد داشتم، اول بار با استاد شجریان در آنجا برخورد کردم. استاد سید حسین میرخوانی به دلیل موقعیت هنری استاد شجریان که از همان زمان پیدا بود چه خورشید درخشانی است، او را معرفی کردند به استاد دیگری که در آن زمان کلاس تعلیم آواز داشت. استاد شجریان از همان طریق به رادیو معرفی شدند و دوران هنری ایشان در تهران با همکاری با رادیو و بعدها تلویزیون شروع شد و من در همان دوران با استاد محشور بودم.

#### حال که از موسیقی صحبت به میان آمد، اجازه دهید این سوال را مطرح کنم که جنابعالی غیر از خوشنویسی به کدام یک از وجوه دیگر عرصه هنر کوشش و علاقه دارید؟

من آنچنان نسبت به مقام هنر حالتی ستایشگرانه دارم که امروز باید فکر کنم و ببینم به کدام قسمت از پدیده‌ها و آثار هنری علاقه بیشتری دارم، ولی از این جهت که در ایران زندگی می‌کنم و با ادبیات این جغرافیا انس بیشتری دارم، قطعاً شعر و ادبیات همراهی همیشگی و همزاد من اند. از سوی دیگر وقتی موسیقی

سمیات‌های آنان برای میتینگ می‌آمدند. دوروز دیگر اعضای حزب پان ایرانیست می‌آمدند... این آزادی به‌گونه‌ای بود که اگر سابقه فرهنگی محکمتری داشتیم و از صد سال قبل از آن با دانش و علوم آشنا می‌شدیم و می‌توانستیم تا حدودی بد و خوب را درک کنیم؛ در آن دوران وضع بهتری پیدا می‌کردیم.

#### ولی کودتا تمام معادلات را بهم ریخت...!

بله! برخلاف نظر برخی، دقیقاً کودتا بود. من از کودتا این را به یاد دارم که در جریان آن دوران، افشار طوس که رئیس شهربانی وقت بود؛ زمانی که از مدرسه می‌آمدم می‌دیدم که نظامیان می‌گردند و می‌خواهند افشار طوس را بگیرند و من متوجه نمی‌شدم او چه کسی است و چه نقشی دارد و چرا می‌خواستند او را دستگیر کنند... ولی این اسم در ذهن من مانده است. اگر به سه -چهار سالگی برگردم وقتی در تهران بودم و در هفت چنار بازی می‌کردم، نظامیان روسی را می‌دیدم که برای حرکت دادن اسب‌های خود از خیابان روبه‌روی هفت چنار که امروز به کارخانه جوراب بافی معروف است، به سمت پادگان جی حرکت می‌کردند که مرکز استقرار آنها بود.

#### جنابعالی در سال ۱۳۳۸ شمسی به صورت حرفه‌ای به عرصه خوشنویسی وارد شدید و با انجمن خوشنویسان ارتباط برقرار کردید و ظاهراً استادی به نام سید حسین میرخانی داشتید. در مورد ایشان و فضای انجمن توضیح دهید.

باید یادی کنم از مرحوم استاد خسرو زعیمی؛ او مدیری بود که بعد از تشکیل کلاس‌های خوشنویسی در سال ۱۳۲۹ شمسی به مدیریت مرحوم دکتر بیانی و حضور استادان پیشکسوت که از هم‌نسلان من بودند، همچون مرحوم سید حسین میرخانی، مرحوم ابراهیم بوذری و مرحوم علی اکبر خان کاوه و... در این مجموعه حضور داشتند. همان طور که عرض کردم با مدیریت مرحوم بیانی کار شروع شد و البته هنوز نام آن انجمن خوشنویسان نبود؛ دفتر خوشنویسی وزارت فرهنگ آن زمان و در حقیقت یکی از ادارات کل وزارت فرهنگ بود به نام اداره کل هنرهای زیبا که پهلبد، همسر شمس پهلوی، رئیس آن بود. در زمانی که من وارد این مجموعه شدم، سال ۱۳۳۸ شمسی بود. در حقیقت سال ۱۳۴۴ شمسی انجمن خوشنویسان ایران به‌عنوان یک نهادی مدنی ثبت شد و خسرو زعیمی مدیر و خدمتگزار آن بود، انجمن تا زمان پیروزی انقلاب اسلامی ۵ شعبه مهم داشت و من و استادان هم نسل من، تربیت‌شدگان آن دوره هستیم.

#### آیا مرحوم سید حسین میرخانی موسیقیدان نیز بودند؟

نشان دهنده بخشی از شخصیت ما باشد که هنوز رشد نکرده است. **وضعیت هنر جوان عرصه خوشنویسی را چگونه ارزیابی می‌کنید؟**

مقدمه‌ای عرض می‌کنم تا مطلب را روشنتر کند. در دورانی که ما زندگی می‌کنیم، نبض زندگی با ضربانی تند و با شتاب دائمی در دوران، به ما تحمیل شده است و شاید هنر بیش از هر پدیده‌ای به انسان در سفر زندگی فرصت می‌دهد که از خستگی روحی و جسمی خود بکاهد و به خود اندکی فرصت بدهد و به راه رفته بیانیدشد و اگر لازم باشد به هدفی که تعیین کرده است توجهی داشته باشد. «هنر» چنین موقعیتی به ما می‌دهد، لذا این هنر تفکر و تأمل برانگیز، بیش از سایر امور چنین نگاه و توجهی را برای ما می‌آفریند تا با چشمی بنیاتر برای دقایقی در کنار این چشمه بنشینیم و ببینیم که آیا زاویه ما در حرکت به سمت هدف درست است یا غلط؟! این امر باعث می‌شود که ما هر روز با شنیدن یک موسیقی خوب یا خواندن شعری زیبا یا انجام کاری نیک یا تماشای نمایشگاه هنری به خود فرصت تأمل بدهیم و اندیشه کنیم. اما شاگردان من که بیش از چند هزار نفر هستند- حضوری یا غیر حضوری- در چند دسته تقسیم می‌شوند: دسته‌ای از این شاگردان مدیرانی‌اند که در سیصد و چهل و چند شعبه ما در ایران و حدود ۱۷ شعبه‌ای که در خارج از ایران، در اروپا و آمریکا و کانادا داریم، با برخورداری از ادبی که از خط و خوشنویسی گرفته‌اند، فعالیت دارند. آنها با هر حرفی که می‌نویسند سعی دارند آن را به تعادل و زیبایی نزدیک کنند و خود نیز در درون تربیت می‌شوند. بنابراین یک قدم یا چند قدم، اراده، احساس، شخصیت و صافی قلب و شفافیت را خود به جلو می‌برند تا این هنر زلال‌تر و زیباتر به ذهن و سرانگشت آنها برسد. اما در خصوص هنر خوشنویسی باید آثار را ببینید و فقط با کلام من نمی‌توان عظمت آن را بیان کرد؛ این هنر به قدری رشد کرده است که بسیار درخشان است و نمایشگاه‌های داخلی و خارجی ما این معنا را روشنتر بیان می‌کنند. مسأله دیگر مدیریت است، ما حتی در شهرستان‌های کوچک نیز مدیرانی داریم که می‌توانند بنشینند و با بخشدار و فرماندار و وزیر صحبت کنند؛ این حاکی از رشد بالای شخصیتی هنرمندان خوشنویس ایرانی است.

**در تمام این سال‌ها که در حال آموزش و پژوهش اید، بیشتر به دنبال تحول خوشنویسی بودید یا به تکامل آن پرداخته‌اید؟**

البته من نباید بگویم ولی بنا به گفته دیگرانی که صاحب نظراند، من، هم در تحول و هم در تکامل نقش داشتم. البته هیچوقت به این موضوع فکر نکرده‌ام، چون حضور من در این میدان عاشقانه و خالصانه بوده و هست.

با ادبیات همراه می‌شود، نورافکنی عظیمی خواهد داشت. همه این‌ها باهم همراهی و هم‌ریشگی دارند و من نمی‌توانم بگویم به کدامیک دلبستگی بیشتری دارم و اینکه کدامیک را بیشتر دوست دارم.

**بین فرهنگ و هنر ارتباط وسیعی وجود دارد و البته خوشنویسی هم تأثیر فراوانی در ترویج فرهنگ دارد؛ آیا این هنر ایرانی می‌تواند در دیپلماسی فرهنگی ما نزد غیر ایرانیان نیز کار ساز باشد؟**

در بین کشورهای اسلامی تأثیر زیادی دارد چون ما از نظر حروف و شکل و فرم با هم مشترک هستیم. در بین ۵۱ یا ۵۲ کشور اسلامی بیشتر این کشورها با این خط آشنا هستند، ولی در کشورهای نظیر اندونزی و مالزی و هند و... این‌طور نیست. این جنبه الفبایی مشترک ایجاد انس و الفت می‌کند. به خصوص خط نستعلیق که خط ملی ما است وقتی در روی جلد کتابی باشد آن اثر را نماینده ایران و زبان فارسی می‌داند که از همین جا دریچه و ویتترینی باز می‌شود. اهمیت این مسأله به این دلیل است که خط در کنار ادبیات و موسیقی و معماری در ذهن ما جایگاهی قدیمی دارد و ما بیشتر با این عناصر ارتباط می‌گیریم. اما موسیقی ارزشی ما تا یافتن جایگاه خود در دنیا راه زیادی در پیش دارد چون هیچ وقت چنین فرصتی نداشته است. یک هنرمند خوشنویس سعی می‌کند اثر خود را که با کلمات و ترکیبات بیان کند و با همان روح و عباری خلق کند که در ادبیات ما وجود دارد مثل آنچه که در معماری و موسیقی ما وجود دارد. باید ستایشگرانه گفت که در هزار سال گذشته تمام شاخه‌های هنری ما همچون یک ارکستر عمل کرده‌اند و تمام این‌ها در ستایش هم و نه در رقابت با هم سعی داشتند در کنار هم پیش بروند.

**در یک مثل عرفی، خط را نشانگر شخصیت افراد می‌دانند، تحلیل شما از این بیان چیست؟**

در فرهنگ شیعی همواره به تعادل توصیه شده است. لذا چکیده مذهب شیعه رسیدن انسان به تعادل است، یعنی صفات انسان در کنار هم و مکمل یکدیگر باشند. تعادل جایی است که ما انسان‌ها خود را به این موقعیت می‌رسانیم که اجازه دهیم طرف مقابل خود را نیز ۵۰٪ در نظر بگیریم و او را نیز معادل خودمان تعریف کنیم. بنابراین تا تعادل وجود نداشته باشد، ما خود را در جایگاه ویژه‌ای تعریف می‌کنیم و حاضر به گفت‌وگوی منطقی و عقلانی و عاطفی با طرف مقابل نخواهیم بود. اگر ما حتی در سخن گفتن نیز نقص داشته باشیم، آیا این نقص در شخصیت ما نیست؟! «خط» نیز همین نقش را دارد؛ چون رفتار و غذا خوردن ما و نگاه ما به امور و نظر ما در مورد هموطنان و مردم جهان از همان مسأله تعادل سرچشمه می‌گیرد، لذا «خط» نیز باید خوانا باشد و اگر نبود می‌تواند